

علی اصغر خان حکمت شیرازی در هند

دکتر منصور رستگار فسایی*

چکیده: علی اصغر خان حکمت شیرازی از بزرگترین ادبا و فضلا و سیاستمداران ایرانی دوره معاصر است که در تحکیم و توسعه روابط همه جانبه ایران با کشورهای مسلمان و آسیایی، بویژه هندوستان، کوشش فراوان کرد. او چندی سفیر کبیر ایران در هند بود و از دانشگاه دهلی دکترای افتخاری دریافت داشت. حکمت با بسیاری از رجال هند چون مهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو، مولانا ابوالکلام آزاد، تاگور و... دوستی و مراوده داشت. بخشی از آثار تحقیقی و ادبی وی نیز درباره هند است از جمله «نقش پارسی بر احجار هند»، «سرزمین هند»، «ادیان و تمدن و فرهنگ هند» و... از او اشعاری نیز درباره هند و شهرها و مردم این دیار باقی مانده که آنها را هندیات نامیده است.

کلیدواژه: علی اصغر خان حکمت، هند، تاریخ و فرهنگ هند، بزرگان هند.

شادروان علی اصغر حکمت شیرازی (متولد ۲۳ رمضان ۱۳۱۰ / ۱۸۹۴م و متوفی ۱۳۵۹ ه. ش / ۱۹۷۹) یکی از بزرگترین رجال فرهنگی - سیاسی قرن چهاردهم هجری در ایران است که در شکل بخشی به فرهنگ ایران در عصر پهلوی، مهمترین نقش را بازی کرد. او مردی جامع الاطراف بود که علاوه بر تقوا و فضیلت های دینی، که باعث شده بود او گاهی حدود دو سال ولی به طور کلی، سه ماه از سال را روزه بگیرد، حافظ

قرآن مجید باشد و آثاری بزرگ چون: تفسیر کشف الاسرار میبیدی را تصحیح کند. سال‌ها استاد تاریخ ادیبان و ادبیات در دانشگاه تهران بود که خود آن را تأسیس کرده بود. مترجمی بزرگ بود که زبان‌های عربی، انگلیسی، فرانسه و اردو را خوب می‌دانست و برخی از آثار شکسپیر و بخشی از تاریخ ادبیات در ایران، یعنی «از سعدی تا جامی» ادوارد براون و حلقه مفقوده شاکوتتالا را از کالیداس به فارسی برگردانید و چندین کتاب وزین را به فارسی تألیف کرد.

در سمت‌های اجرایی و سیاسی، حکمت سال‌ها وزیر فرهنگ، وزیر بهداشتی، وزیر امور خارجه و دادگستری ایران و سفیر ایران در هند در دوران پهلوی اول و دوم بود و علاوه بر دانشگاه تهران، دانشسرای عالی دانشکده الهیات و صدها دبستان و دبیرستان را در سراسر کشور ایجاد کرد و نخستین کنگره‌های بین‌المللی چون هزاره ابن سینا و فردوسی و هفتصدمین سال تولد سعدی را به راه انداخته و ساختمان آرامگاه‌های فردوسی، سعدی، حافظ، خیام و ابن سینا را بنا نهاد و سرانجام همه کتاب‌ها و عتیقه‌های خود را به کتابخانه دانشگاه تهران، حضرت رضا و... بخشید.

مهمترین هدف حکمت در ارتباطات بین‌المللی، تحکیم و توسعه روابط همه جانبه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران با هند بود، زیرا حکمت به هند علاقه فراوان داشت و مجذوب تمدن و فرهنگ و تاریخ و هنر هند بود، به همین دلیل بخش عمده‌ای از کارهای تحقیقی وی درباره هند است و در خاطرات مکتوب شصت ساله خود، کراراً از هند و عشق خود به این سرزمین و مردم آن سخن می‌گوید.^۱ در میان مقالات او مقاله‌ای تحت عنوان از همدان تا کشمیر وجود دارد^۲ که به احوال سید علی همدانی، عارف بزرگ در هند پرداخته است - که محل دفن این عارف به قول آقای دکتر سبحانی در ختلان (کولاب) است - و در مقاله‌هایی دیگر به صفحه‌ای از تاریخ روابط ایران و هند، روابط هند قدیم و ایران باستان و شعر فارسی در هند و زبان فارسی در شبه قاره، تأثیر تمدن و فرهنگ ایران و هند پرداخته است و در کتاب‌هایی مستقل، «نقش پارسی بر احجار

۲. یغما: ش ۴، صص ۳۳۷-۳۴۳.

۱. حکمت، علی اصغر (۱۳۷۹): جلد اول.

هند^۱ و «سرزمین هند»^۲ را مورد بررسی قرار داده است^{۵۱۵} و وقتی سفیر کبیر ایران در هند بود، شاکوتتالا یا خاتم مفقود از کالیداس را در دهلی ترجمه کرد و در مقدمه این کتاب نوشت: ملت قدیم و قویم هند در طول هزاران سال که از تاریخ حیات او می‌گذرد، نوابغ برگزیده بسیار پرورده است و گویندگان هند به زبان‌های گوناگون در طول قرون و اعصار افکار و دقیقه‌های نهانی و اندیشه‌های لطیف روحانی خود را، مانند نفیس‌ترین هدیه به بشر اهداء کرده‌اند:

دل‌ها به چه دشنه غرق خون بود	در هند ببین که عشق چون بود
رفتند، دل و جگرگدازان	زین خاک چگونه عشق بازان
	و در جایی دیگر می‌گوید:
جان را نثار کن به ره دوستان هند	ای دل به بوی غنچه‌ای از بوستان هند
غمنامه‌ای بیاور از داستان هند	تا دوستان هند بمانند شادمان
شاید اگر بجویی از راستان هند	در داستان هند، نهان راز دوستی است
دشت است لاله زار ز راجه‌ستان هند	هند است پرنگار ز خون دلاوران
و آن‌گونه مردمی بود، آن نیست آن هند	آن است مردمی که به هندوستان بود
یک داستان بخوانی از راستان هند	صد گنج حکمت و خردت می‌دهند اگر
پای ادب گذاری بر آستان هند	دست هنر برآری از آستین بخت
دل داده طوطی است به شکرستان هند	حکمت مدام در پی سیزان با نمک
در آبان سال ۱۳۳۶، وقتی از هند بازمی‌گشت، دل خونین را در هند جا نهاده بود:	و در آبان سال ۱۳۳۶، وقتی از هند بازمی‌گشت، دل خونین را در هند جا نهاده بود:
فشانم از مژه، بس قطره‌ها شب	کنم دامان گردون پر ز کوب
چو طوطی در قفس از روز تا شب	دل گویای حکمت مانده در هند

حکمت با بسیاری از رجال و بزرگان هند چون گاندی، جواهر لعل نهرو، مولانا ابوالکلام آزاد، تاگور، دکتر تاراچند دوستی داشت و خاطرات وی از دوران استقلال هند

۱. نقش پارسی بر احجار هند، کلکته، ۱۹۵۷ و تهران، ابن سینا، ۱۳۳۸.

۲. سرزمین هند، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.

و مسائل و مشکلات آن نه تنها گویای صمیمیت و دوستی و اخلاص وی با مردم هند است که اسنادی معتبر و دست اول از وقایع و حوادث هند در دوران اولیه استقلال این کشور به شمار می‌آید.

حکمت چهار سفر به هند کرد که گزارش سه سفر را در یادداشت‌های خود آورده است: نخستین سفر حکمت از روز شنبه ۶ اسفند ماه ۱۳۲۲ / ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ آغاز می‌شود و تا ۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۳ / ۶ می ۱۹۴۴ ادامه می‌یابد. او خاطرات خود را از این سفر در دفتر ششم ثبت کرده است که: «... روزی آقای دکتر صدیق، وزیر فرهنگ، تلفنی به من گفتند که اگر مایل باشید به هندوستان سفری شوید و هفته‌ای برنیامد که مقرر شد که این بنده به اتفاق دکتر غلامرضا رشید یاسمی و ابراهیم پور داود، به عنوان هیأت فرهنگی، به هندوستان اعزام شویم. این هیأت به موجب دعوت‌نامه برای مدت یک ماه مهمان دولت هند خواهند بود. باری اسباب کار فراهم آمد و مقرر شد که روز شنبه، ۲۲ بهمن ۱۳۲۲ حرکت نمائیم. در این مدت مهمانی‌های عدیده تبادل شد، یک مهمانی هیأت فرهنگی انگلیس و شورای انگلیسی به شام در منزل این حقیر و یک روز در همان بنگاه... و روز جمعه، ۲۸ بهمن، نهاری از طرف دوست محمد شیخ فیض خان هندی که از تجار و زعمای کنونی هند در تهران است، در باغ جوادیه و یک شب چای در مهمانخانه فردوسی، از طرف هیأت هندی‌های مقیم تهران تبادل گردید... و امروز که روز شنبه ۶ اسفند ۱۳۲۲ / ۲۶ فوریه است، بار سفر بسته شد و با هواپیما از تهران به عزم هندوستان حرکت نمودیم. صبحگاهان بعد از اداء دوگانه به قرآن مجید، پیش آمد سفر را تفأل زدم و این آیه مبارکه آمد و بسیار عجیب بود و فال از این نیک‌تر محال است... سبحان الذی اسرى بعبده لیلًا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئرید من آیاتنا انه هو سمیع البصیر... خداوند چشم بینا عنایت فرماید که آیات او را با دید معرفت رؤیت نمائیم و چشم عبرت بگشاییم... رهسپار شدیم و بریک طیاره سه موتور قوی انگلیسی که امروز صبح از بغداد آمده بود، سوار شدیم... و همراهان علاوه

بر نویسند و آقای یاسمی و آقای پورداود، ده نفر دیگر ایرانی و انگلیسی بودند...^۱ حکمت و همراهان شب را در حبابیه عراق که ۹۶ کیلومتر تا بغداد فاصله داشت، می‌مانند و روز بعد در طیاره عربی بسیار بزرگ چهار موتور که از مصر آمده و در بحیره فرود آمده بود، سوار می‌شوند و با هواپیما به بصره می‌روند و روز بعد در ساعت ۴ صبح از بصره رهسپار هند می‌شوند: «هواپیما، کاپیتان خیلی متکبری دارد و ۳ نفر ایرانی و ۱۵ نفر انگلیسی و یک هندی و یک عرب در آن هستند. برای اولین بار از انگلیسی‌ها در طیاره، خشکی و خودخواهی مشاهده شد. با کمال اصرار و سماجت و برخلاف حق تقدم صندلی‌های راحت و فتردار را اشغال کردند و دیگر مسافرن آسیایی را در تمام طول راه روی نشیمن‌های با دسته ناراحت گذاشتند. ظاهراً قول معروف مصداق پیدا کرد که هر قدر مردم انگلیس در انگلستان و اروپا مهربان و مبادی آداب و معقول هستند، به هندوستان که می‌رسند بی ادب و خودخواه می‌شوند که قطعاً برای من قابل تحمل نیست. وقتی که صائب از اصفهان به هندوستان می‌رفت، این بیت را گفت و برای شاه عباس فرستاد که زبان حال ماست:

گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش»^۲
حکمت و همراهان پس از ده ساعت پرواز، به کراچی می‌رسند و در آنجا، در قونسولخانه ایران خبر می‌شوند که باید هفتم مارس، برابر با ۱۵ اسفند، به دهلی بروند. آن روز از طرف نایب‌السلطنه و اولیاء دولت هند برای ورود به دهلی معین شده است. ۸ روز فراغت داشتند و پس از دیدن دیدنی‌های آنجا، به فرودگاه کراچی می‌روند و به هواپیمای دریایی (هیدروآویون) سوار می‌شوند و به گوالپور و از آن جا به «لاری» سوار شده و به فرودگاه شهر می‌روند و با یک هواپیمای نظامی به دهلی می‌رسند: «... سه ساعت بعد از ظهر به پایتخت عظیم هندوستان و تختگاه سلاطین اسلامی وارد می‌شوند و مورد استقبال مقامات ایرانی و صاحب‌منصبان انگلیسی و هندی قرار می‌گیرند» و بلافاصله برنامه‌ای مفصل، شامل جزئیات ۲۵ روز اقامت و مسافرت در شهرهای

هندوستان به آنان داده می‌شود. به موجب برنامه نخست به عمارت رئیس کلّ قوای هندوستان می‌روند و دفتر او را امضاء می‌کنند و قونسولخانه ایران مهمانی مفصلی به افتخار آنها می‌دهد که قریب ۲۰۰ نفر از رجال و محترمین و محترمات دهلی، از هندو و مسلمان و انگلیسی، در آنجا دعوت شده بودند. و سپس از قبر خواجه نظام‌الدین اولیاء (۵۶۲۸-۵۷۲۵ ق.) دیدن می‌کنند... «یکی از اولاد خواجه، پیرمردی موسوم به خواجه حسن از ما پذیرایی می‌کرد و ما را پای برهنه همه جا برد و مقابر بزرگان، خسرو دهلوی، محمد شاه هندی را تماشا نمودیم. مقبره همایون یکی از باغ‌های دیدنی تماشایی دهلی است که خوشبختانه حکومت هند از زمان لرد کرزن، آن را به خوبی نگاهداری نموده‌اند...»^۱ سپس بنابراین برنامه، به تماشای مرکز رادیو دهلی می‌روند و در آن جا با آقای عبدالصمد شاه، برادرزاده آقاخان محلاتی ملاقات می‌کنند: «این مرد ادیب ایرانی، علاقه و عشق مفرطی به ایران دارد، ما را در آغوش گرفت... به یاد آمد وقتی در جوانی عکسی از او در ایران منتشر شد، بسیار شیک و زیبا که با لباس عربی بر شتر سوار شده بود و بعضی از ارباب ذوق، این رباعی را در وصف او گفته بودند:

عبدالصمد آن امیر فرخنده به شب پوشید لباس عرب از فرط ادب

گر آن عرب و شتر سوارش این است من شیر شتر خواهم و دیدار عرب

جالب است که در روز ۱۸ اسفند، برابر با ۹ مارس ۱۹۴۴، حکمت سردرد می‌گیرد و از دواخانه قصر نایب‌السلطنه چند عدد قرص آسپرین برایش می‌فرستند که روی بسته دوا، عبارتی به فارسی نوشته بود که نمونه‌ای از طرز فارسی آن روز هند است: «دو گولی بخورد، چنان در سر تکالیف بسیار داری! یعنی دو حب (دو گلوله) بخورد، چون صداع زیاد دارد.»^۲

حکمت و همراهانش در همین روز از دانشکده ادبیات دانشگاه دهلی دیدار می‌کنند و نسخ خطی فارسی را می‌بینند و در ساختمان مرکزی دانشگاه، با رئیس دانشگاه و جمع کثیری از اساتید و اعضاء دانشکده و فضلا و دانشمندان و رجال و محترمین ناهار صرف

۲. همان، ص ۲۵۷.

۱. حکمت، علی اصغر (۱۳۷۹): ص ۲۵۶.

می‌کنند. رئیس دانشگاه، حکمت را در سمت راست خود می‌نشاند (رئیس دانشگاه و رئیس دیوان عالی کشور هم بوده است) و حکمت سخنرانی مفصلی در این جمع ایراد می‌کند و پس از آن، حکمت و همراهانش از قلعه جهانگیر بازدید می‌کنند که زیباترین ابنیه عصر پادشاهان مغولی است و کتیبه‌های فارسی نظم و نثر را که بر در و دیوار دیوان خاص و محل تخت طاوس است، تماشا می‌کنند. در آنجا شبی حکمت و همراهان در حضور نایب‌السلطنه هند و خانم او شام صرف می‌کنند: «محل نشستن مرا احتراماً در دست راست لیدی ویول (همسر نایب‌السلطنه) تعیین کرده بودند، شام بسیار ساده بود و علت این سادگی و اهتمام در صرفه‌جویی آن بود که چون ایام جنگ است و همه چیز سهمیه‌بندی شده است، می‌خواهند همه پیروی کنند»^۱ حکمت بلافاصله پس از این شام، به رادیو دهلی می‌رود و به زبان فارسی خطابه‌ای را خطاب به ایران انشا کرد که از رادیو منتشر شد و بلافاصله در صفحه گرامافون پرکرده، بعد از ده دقیقه خود من صدای خود را شنیدم. مدت ده دقیقه صحبت کردم و بیاناتی مشعر بر اوضاع هندوستان و ترقیات معارف و مهمان نوازی حکومت هند و امیدواری به ایجاد روابط دو ملت ایراد شد.^۲

روزنامه‌های دهلی شرح اقدامات و ورود و گردش دو روزه حکمت و همراهان را منتشر می‌کنند و در همین روز (۱۰ مارس)، در تالار وزارت امور خارجه کنفرانس مطبوعاتی تشکیل می‌شود: «و از ما سئوالات و اظهار عقیده می‌خواستند که تا آنجا که مقدور بود، با رعایت نکات سیاسی و ملاحظات اوضاع جنگی و غیره، سخنانی گفته، از مهمان‌نوازی حکومت هند تشکر کردیم... مخبرین جزایید سئوالاتی نمودند، از جمله یکی پرسید هندوستان را در ایران می‌شناسند؟ گفتم البته هندوستان از قدیم نزد ایرانیان معروف بوده و ایرانیان به هند تعظیم و احترام دارند. یکی راجع به تاگور، شاعر هندی، سؤال نمود، از او تقدیر و تجلیل نمودم. دیگری از محمد اقبال، شاعر لاهوری، پرسش کرد، از او نیز به عزت نام بردیم. مجدداً سوال کرد کدام یک از این دو شاعر را ایرانیان

۲. همان، همان‌جا.

۱. حکمت، علی اصغر (۱۳۷۹): ص ۲۶۰.

ترجیح می‌دهند؟ من گفتم البته آثار اقبال چندان معروف نیست و باید بیشتر انتشار یابد، پورداود که از مرحله پرت بود، گفت اقبال شاعری محلی است، در صورتی که تاگور شاعری بین‌المللی است و معروفیت جهانی دارد. این سخن او در مطبوعات مسلمان تأثیر سوئی کرد و بعضی از مسلمانان متعصب به این هیأت و پورداود حملات سخت کردند...^۱ حکمت و همراهان ناهار آن روز را میهمان سرجا گانارسینک، وزیر معروف هند بودند که مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری را به انگلیسی ترجمه کرده بود و از آنجا با هواپیما به لاهور رفتند و در آنجا مردی انگلیسی مجموعه کتب خطی خود را به حکمت نشان داد که چند جلد کتاب سعدی و حافظ خطی بود که نفاست و اهمیتی نداشت. سپس هیأت ایرانی بر سر قبر اقبال می‌روند و تاج گلی نثار می‌کنند و به دهلی باز می‌گردند و با هواپیما به علیگر می‌روند.

روز ۲۴ اسفند ۲۲، برابر ۱۴ مارس ۱۹۴۴، هیأت به علیگر عزیمت می‌کنند و از آنجا به بنارس، الله‌آباد، بمبئی و حیدرآباد می‌روند و در اینجاست که مرحوم رشید یاسمی سخنرانی متین و پرمغزی در باب ادبیات جدید فارسی ایراد می‌کند و از اشعار جدیدی که به طرز قصیده ساخته بود، قرائت می‌نماید که بخشی از آن قصیده چنین است:

بخت مساعد مرا برد به هندوستان	هرجا خالی‌کنان جای همه دوستان
جانم در اشتیاق، طبعم در التهاب	چشمم سوی زمین، راهم در آسمان
دشت بریدیم و کوه، بحر نوشتیم و بر	گردش ما همچو باد، پرش همچون دخان
طایر گردون نورد، به یک دو روزه پرش	مسا را از ری نهاد، در بر هندوستان
کشوری آراسته، ملکی پیراسته	کوه همه گلستان، دشت همه بوستان
قدم نهادن در آن به عزت و احترام	آری نبرد مهان چنین بود میهمان
هرجا دارالعلوم، هرجا دارالفنون	هر سو چندین هزار، درس ده و درس خوان
گرچه ز هم دور ماند، مردم ایران و هند	شکر که آنان همین باشند، اینان همان
رشته پیوندشان هرگز نگسسته است	نه افتراق مکان، نه دستبرد زمان

یک کنش و یک روش، یک عمل و یک امل یک خون و یک نژاد، یک ادب و یک زبان^۱ هیأت ایرانی سپس به بنگلور و میسور و مدرس می‌روند و از آنجا در روز چهارشنبه ششم اردیبهشت، برابر با ۲۷ آوریل ۱۹۴۴، عزم ایران می‌کنند: «امروز باید به عون و عنایت الهی خاک هند را وداع گفت و از دریا گذر کرده، عازم وطن شویم، دیروز با قرآن مجید پیش آمد سفر دریا را تفأل گرفتیم، این آیه برآمد که ما را به الطاف الهی بسیار امیدوار ساخت و این استخاره نیز مانند استخاره‌ای که بدو حرکت از قرآن برگرفتم، از فرط تناسب حکم اعجاز دارد و هو الذی سخر البحر لتأکلوا منه لحمًا طریبا... در بازگشت به ایران علاوه بر مرحوم رشید یاسمی، مرحوم حجازی و خانم ایشان و آقای حاجی محمدخلیل شیرازی و پورداد همراه حکمت بودند. شب‌ها چراغ‌های کشتی را به واسطه احتیاطات جنگی به کلی خاموش می‌کردند و دو کشتی ناوشکن با آن حرکت می‌کردند و این احتیاطات به ملاحظه زیر دریایی‌های ژاپن بود که چهار ماه قبل در ساحل مسقط یک کشتی روسی را غرق کرده بودند... حکمت وقت را به خواندن کتاب می‌گذرانید و کتاب Vicar of Waikfield از گلداسمیت را می‌خواند و به قول خودش سرگرمی داشت، خلیلی شیرازی به میوه‌ها مشغول بود و نهایت مهربانی را می‌کرد و یاسمی و حجازی... به شطرنج اشتغال داشتند... شبی هم حکمت خود با دوستان قدری شطرنج بازی کرد.»^۲ کشتی ناچار شد به بوشهر برود تا چند مسافر انگلیسی مأمور بوشهر را در آنجا پیاده کند: «این خبر برای آقای حاجی محمدخلیل خلیلی شیرازی که سعی وافر می‌کرد تا به بوشهر برود و اسباب فراهم نمی‌شد، خیلی مسرت بخش بود، خداوند مسبب الاسباب موجب شد که مأمول او انجام گرفت. وقتی که من این خبر را به او دادم، بسیار بسیار مسرور و خوشوقت گردید. چون مقداری گل و گیاه از هندوستان خریده و همراه دارد و می‌خواهد به شیراز ببرد...» حکمت و همراهان سرانجام در روز چهاردهم اردیبهشت ۱۳۲۳ برابر با چهارم می ۱۹۴۴ به خرمشهر می‌رسند.

سفر دوم حکمت به هند پنجشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۲۵ آغاز می‌شود و تا هفتم خرداد

۲. حکمت، علی اصغر (۱۳۷۹): ص ۳۳۰.

۱. رشید یاسمی: ص ۷۶.

۱۳۲۶ شمسی، برابر با ۲۹ مه ۱۹۴۷، ادامه می‌یابد، ظاهراً این اولین سفر حکمت به هندوستان، پس از استقلال هند است. این سفر برای شرکت در کنفرانس ملل آسیایی ترتیب داده شده است و حکمت در رأس هیأتی است که مصطفی قلی رام، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر مهدی بیانی، محمدتقی مقتدری، خوشحال سعید شارما، عباس آریا و خانم صفیه فیروز در آن عضویت دارند و با هواپیما از تهران به کرمان و زاهدان می‌روند و از آنجا با راه آهن به میرجاوه و سپس کویت می‌روند و از آنجا به دهلی می‌رسند. در این سفر جواهر لعل نهرو، صدر اعظم فقید و وزیر امور خارجه که به قول حکمت «بزرگترین زعیم حزب کنگره هندوستان می‌باشد»^۱ این هیأت را در روز ۲ اسفند ۲۵، برابر با ۱۱ مارس ۱۹۴۷، به چای دعوت می‌کند: «وی در خانه خود از ما پذیرایی نمود. به مهربانی و ادب بسیار و دختر و نوه او نیز بودند. در حقیقت مجلسی دوستانه و خانوادگی بود. (نهرو) با قیافه باهوش و جذّاب و معقول خود با ما صحبت می‌نمود. مراسله‌ای که از طرف آقای قوام‌السّلطنه به او نوشته شده بود، به او هدیه کردم، از کتاب معروف او *Discovery Of India* که در آن راجع به روابط ایران و هند صحبت کرده است و نقل کلامی از من نموده است، صحبت شد و او را به خاطر تألیف آن کتاب ستایش کردم، وعده کرد آن را برای من بفرستد.»^۲ حکمت و همراهان در همین روز در عمارت مجلس مقننه با ابوالکلام آزاد که وزیر فرهنگ هند بود، ملاقات می‌کنند. حکمت می‌نویسد: «ابوالکلام آزاد پیرمردی است که در حدود شصت سال دارد و بسیار باهوش و حسّاس و پر از حرارت و جوش است و عربی و فارسی را به فصاحت تکلم می‌کند، ربع ساعتی پذیرایی نمود و از مسائل مربوط به فرهنگ عمومی سخن می‌گفت...»^۳ «مولانا ابوالکلام آزاد دعوت کرد که فردا عصر ساعت ۵ به منزل او برای چای برویم»^۴ «وزراء کابینه هند و خود پاندیت نهرو نیز بودند، میز چای مفصلی چیده و میوه و شیرینی و چای خیلی خوب، مخصوصاً چای چینی معطری صرف شد، به نام

۲. همان، همان‌جا.

۱. حکمت، علی‌اصغر: ص ۴۸۹.

۴. همان، همان‌جا.

۳. همان، همان‌جا.

یاسمن سفید White Yasmine که من کمتر دیده و چشیده بودم. به مولانا ابوالکلام به نام انجمن روابط فرهنگی ایران و هند، یک جلد کتاب خطی از سبحة‌الابرار جامی که ۹۷۰ هـ.ق تاریخ تحریر داشت و دارای خط خوب و تذهیب بسیار مرغوب بود، هدیه داده شد، خیلی حسن اثر کرد، همچنین از کتب مؤلفهٔ خود و رفقا نسخه‌ای چند جلد به عنوان هدیه و یادگار تقدیم شد. مولانا خیلی خسته به نظر می‌آمد، معلوم شد که از صبح تا ساعت ۵ جلسهٔ پارلمان و کشمکش‌های پارلمانی داشته‌اند. به او گفتم که مولانا کار بسیار می‌کنید و زحمت بسیار می‌کشید و البته خیلی خسته می‌شوید. در جواب گفت که چه باید کرد؟ انسان تا زنده است باید دچار زحمت و کشمکش و سعی و مجاهدات باشد و این شعر پر معنی را خواند:

ما زنده از آنیم که آرام نداریم موجدیم که آسودگی ما عدم ماست
فضائل و کمالات و علم و دانش و هوش و خیرت و بصیرت مولانا محل تردید نیست، ولی در جماعت مسلم لیگ شأن و مرتبه ندارد و اتصال و اتحاد او با حزب کنگره است، به همین مناسبت از مسلم لیگ، هیچ کس در این مهمانی نیامده بودند و ظاهراً نسبت به کنفرانس ملل آسیایی حسن نظر ندارند و از آمدن این هیأت نمایندگی چندان خشنود نیستند...»^۱

«... با پاندیت نهر و راجع به ایجاد روابط سیاسی صحبت می‌کردیم، می‌گفت در نظر داریم که با دول اروپا و آسیا روابط دیپلماتی افتتاح کنیم و سفارت‌خانه تأسیس شود، ولی به قدر کافی اشخاص مجرب که در این رشته مطلع و صاحب بصیرت باشند، نداریم و از من سؤال کرد که در ایران برای تربیت فنی دیپلمات‌ها چه رویه‌ای دارید؟ من به او پیشنهاد کردم در مدارس حقوق شعبهٔ مخصوص علوم و پلیتیک دایر شود و فارغ‌التحصیل‌ها، یک دو سال در مدرسهٔ علوم سیاسی پاریس تحصیل نمایند و سپس داخل خدمت وزارت خارجه شوند، خیلی این نظریه را پسندید، صحبت از فرهنگ فرانسه و علمای هندشناس معروف، مانند سیلون لوی و فوشه شد و از آن اساتید به

نیکی یاد می‌کرد...»^۱

حکمت در روز ۱۵ مارس ۱۹۴۷ به جلسه هیأت مدیره انجمن ایران و هند در وزارت معارف که در دفتر ابوالکلام آزاد تشکیل شده بود، می‌رود: «... جمعی از دوستان قدیم را آنجا دیدم مانند پروفیسور هادی حسن (از علیگر) و سر رستم مسانی (از بمبائی) و پروفیسور اسحق (از کلکته)...»^۲ یک روز بعد در روز ۱۶ مارس ۱۹۴۷، بار دیگر در مراسم بیست و پنج سالگی مدرسه طب یونانی، حکمت و ابوالکلام آزاد با هم ملاقات می‌کنند: «... آقای ابوالکلام آزاد آمده، چند دقیقه نشست و رفت چون پهلوی من نشست، صحبت از ابن سینا و قانون و این که هر ملت او را از خود می‌داند، در میان آمد. وی گفت تحقیقاً ابن سینا ایرانی است مانند سید جمال‌الدین که به مصلحت خود را افغانی خوانده و حال آنکه اسدآبادی ایرانی است و من خود از شیخ محمد عبده و رشید رضا و دیگر نزدیکان او شنیده بودم...»^۳

روز ۱۸ مارس ابوالکلام آزاد حکمت را به شام دعوت می‌کند: «... ساعت ۷ به منزل آمدیم و لباس پوشیده بر حسب دعوت مولانا ابوالکلام آزاد به شام، منزل ایشان رفتیم. شب در منزل مولانا شام خوبی با اغذیه هندی تهیه شده بود، آقای جواهر لعل نهرو و خانم‌های آنها نیز بودند. مادام نایدو، شاعره هند که رئیس کنفرانس نیز هست، با دخترش بودند و مذاکرات بسیار در میان بود. نهرو خیلی خسته و کسل و ملول به نظر می‌آمد، معلوم شد که از سفر پنجاب خشنود برنگشته است. از قرار معلوم سوء قصدی نسبت به او کرده بودند...»^۴ در همین سفر، حکمت با پروفیسور عزّام در دهلی ملاقات می‌کند: «... آقای سرور گویا به من اطلاع دادند که از مصر دکتر عبدالوهاب عزّام به نمایندگی مصر آمده است، خیلی مسرور شدم. برای ملاقات با او، برحسب تکلیف، به منزل نمایندگان کنفرانس رفتیم... و با آقای دکتر عزّام روبوسی کردیم. او نیز در باب مناقشه مابین مسلم لیگ و کنگره، نگران و اندیشناک است. یادداشتی تهیه و قرار شد

۱. حکمت، علی‌اصغر (۱۳۷۹): ج ۱، ص ۴۹۱. ۲. همان، ص ۴۹۷.

۳. همان، ص ۴۹۹. ۴. همان، ص ۵۰۳.

مسوده‌ای هم من بنویسم...»^۱

در روز ۲۸ مارس ۱۹۴۷ حکمت بار دیگر با نهرو ملاقات می‌کند و می‌نویسد: «... در قصر نیو دهلی... در سالون بزرگی که به نقاشی ایرانی مزین است، همه جمع شده و پس از صرف نوشیدنی آقای جواهر لعل نهرو که تنها وزیر دولتی بود که در آن جمع حضور داشت، دنبال من آمد و اظهار داشت که با نایب‌السلطنه ملاقات شود، به پایین باغ رفتیم، جایی که گل‌ها و سبزه‌ها به نور چراغ‌ها روشن و فواره‌ها در جریان بودند. هم نایب‌السلطنه و هم خانم ایشان را ملاقات و صحبت کردیم و به آنها گفتم که این دفعه دوم است که در این قصر آمده‌ام. خانم می‌گفت به ایران آمده و در بیست سال قبل، پرس پلیس را تماشا کرده است...»^۲

دیدار حکمت با پسر عموی نهرو نیز در این سفر جالب است: «... شب در منزل نهرو، بنی عم پاندیت نهرو، به شام دعوت داشتیم. شام بسیار خوبی از مطبوخات هندوستان، ایستاده، صرف شد. پدر خانم نهرو (هم) مردی بود که فارسی را اندکی می‌دانست و اشعار بسیار از حفظ داشت، مخصوصاً از میرزای غالب دهلوی و حکایات شیرین می‌گفت که در زمان میرزای غالب دهلوی مجلس شاعره در هندوستان طرح شده بود...»^۳

حکمت در این سفر در روز ۲ آوریل ۱۹۴۷، با گاندی دیدار می‌کند: «... ساعت پنج به جلسه آخرین کنفرانس رفتم و جمعیت کثیری، در حدود ۲۵ هزار نفر از مردم هند، بلیت خریده، آمده بودند... دکتر صدیقی شرح فصیحی تهیه نموده و خیلی خوب قرائت نمود و خانم مترجم به انگلیسی ترجمه کرد. در این بین گاندی وارد شد و تمام حضار به احترام او برخاستند و او نطق مفصلی کرد... در خاتمه جلسه آقای نهرو نهایت مهربانی را اظهار داشت و عکس خود را با امضاء به یادگار به من هدیه کرد و اظهار داشت که جواب مرسله جناب اشرف آقای قوام را نوشته و با کمک مولانا ابوالکلام آزاد اشعار فارسی

۲. همان، ص ۵۲۴

۱. حکمت، علی اصغر: ص ۵۱۳

۳. همان، ص ۵۲۹

بسیاری در آن درج کرده و ارسال داشته است...»^۱

ابوالکلام آزاد نیز روز ۴ آوریل به دیدار حکمت و همراهان می‌آید: «... ساعت سه و نیم مولانا ابوالکلام آزاد، وزیر فرهنگ، به دیدن ما آمد ساعتی در هتل از او پذیرایی کرده، صحبت‌های علمی و ادبی می‌کردند. از انحطاط تعلیم زبان عرب و جنبش‌های ضد عربی گفتگو شد...»^۲

حکمت در این سفر به بازدید تاج محل در آگرا می‌رود: «... عصر به امید تماشای آثار تاریخی این شهر بیرون آمدیم، با این انتظار که بعد از یک ماه، امشب که شب ماه تمام است، در فروغ ماه تمام، تاج محل را تماشا کنیم متأسفانه:

فرشته‌ای است بر این بام لاجورد اندود که پیش آرزوی بی‌دلان کشد دیوار

بعد از ظهر توفان و باد پر از خاک و غباری شروع شد... به هر صورت که بود، نخست به تماشای قلعه قدیم رفتیم که آن را اکبر بنا نموده و شاه جهان به پایان رسانیده... بعد از آن با کمال عجله به تاج محل شتافتیم. در هوای تاریک، آن بنای زیبا و عظیم را که حقیقه از نفیس‌ترین آثار صنعتی اسلامی است، دیده و از تماشای عظمت و ظرافت و حسن بنای آن دل و دیده سیر نمی‌شد. آثار صنعتگران ایرانی در معماری و طراحی و کتیبه‌ها دیده می‌شود. از آنجا به مقبره اعتمادالدوله رفتیم که آن نیز از بناهای آگرا است...^۳ پس از صرف شام مجدداً به تاج محل رفتیم. در کتاب‌ها نوشته‌اند که منظره تاج محل در پرتو ماه جلوه دیگری دارد ولی ما از نور ماه که در زیر ابر پنهان بود، سودی نمی‌بردیم...»^۴

بالاخره حکمت در روز ۲۹ دی ماه موفق می‌شود تا از تاج محل دیدار کند: «... چون امشب شب چهاردهم ماه جمادی الاولی است، از اطراف برای تماشای عمارت تاج محل در نور ماه که جلوه و زیبایی سحرانگیز دارد، می‌آیند، از جمله خود ما که به همین امید آمده‌ایم، عصر در روشنایی روز و شب در روشنایی ماه یک ساعت صرف تماشای آن عمارت زیبا و مجلل و عجیب که از عجائب سبعة عالم است، نمودیم که یک

۲. همان، ص ۵۳۴.

۱. حکمت، علی‌اصغر: ص ۵۳۱.

۴. همان، ص ۵۳۶.

۳. همان، ص ۵۳۵.

پارچه از مرمر ساخته شده است، این بنا را شاه جهان برای زن محبوب خود ممتاز محل ساخته و مدّت ۲۰ سال طول کشید تا در سال ۱۰۶۳ که وفات یافته، در آنجا مدفون شده است...»^۱

حکمت و همراهان سپس به لکهنو، لاهور، کشمیر راولپندی، پیشاور، هرات، اسلام قلعه و تایباد می‌روند^۲ و روز ۲ خرداد ۱۳۲۶ به تربت جام^۳ می‌رسند و از آنجا رهسپار مشهد می‌شوند. سوادنامه‌ای که در این سفر نهر و در جواب نامه قوام نوشته و حکمت آن را برای او برده بود، چنین است:

«جناب اشرف آقای احمد قوام نخست وزیر ایران

تعلیقۀ مبارکه که به دست هیأت ایرانی فرستاده بودید، موصول شد و آنچه مرقوم بود، به وضوح انجامید، روابط فیما بین کشور ایران و هند یک داستان کهنه تاریخ عالم است، بلکه می‌نماید که از این هم قدیم‌تر بشماریم. هنوز صبح جهات‌تاب تاریخ بر افق گیتی فروزان نگشته بود که مردمان این دو کشور همجوار، در رشته اشتراک جنس و نسل و وابستگی‌های فکر و معنی با همدیگر منسلک و مربوط بودند و حکم «نحن روحان حللنا بدنا» داشتند. حالا باید این داستان کهنه را از کلک عزم و ثبات و مداد ائتلاف بر صفحه گیتی مجدداً بنگاریم و این باده قدیم را در محبت جدید، از سر نو ببندازیم و ما احسن قول الشاعر:

به بدمستی سزدگر متهم سازد مراسقی هنوز از باده دوشینه‌ام پیمانه بو دارد
دنیای امروز که از تباعد و تباعض ملل و تباین و تحاسد نحل، مملو و مشحون بود، در این
حرب ۵ ساله جهان سوز، عالم بکلی محو و متلاشی گشته و امروز می‌بینیم که یک نظام
عالم جدید که مبنی بر اساس امن و سلم عمومی توسع روابط اخوت و اتحاد بین‌المللی
باشد، مطلوب کافه همه اقوام عالم است. باید ما هم کمر عزم و همت را بر میان سعی و
عمل، چست‌تر ببندیم و همواره از ترانه عارفانه عارف شیراز، زمزمه‌ساز بزم عالم و

۱. حکمت، علی‌اصغر (۱۳۷۹): ج ۲، ص ۴۸۳. ۲. همان، ج ۲، صص ۵۴۱، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۶۰، ۵۶۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۶۱۵.

عالمیان باشیم:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

مخلصکم الوفی: جواهر لعل نهرو

حکمت، در سال ۱۳۲۶ سومین سفر خود را به هند انجام می‌دهد و سفر چهارم حکمت به هند از روز ۲۷ آذر تا شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۳۲ انجام می‌شود. در این سفر حکمت سفیر کبیر ایران در هند است و به قول خودش: «... صفحه جدیدی در کتاب عمرش باز می‌شود. از خداوند مزید توفیق و برکت مسئلت دارم تا این مسافرت را قرین مبارکی و میمنت برآرد و اسباب خدمت به نوع و مملکت را فراهم سازد.»^۱ در این سفر دکتر تاراچند، سفیر کبیر هندوستان، و دکتر نظیر حسین، مستشار فرهنگی هند، حکمت را مشایعت می‌کنند و: «جزو مشایعین جوان دانش‌آموز خوش قریحه‌ای موسوم به سعیدی که به تشویق این حقیر از کرمان به تهران آمده بود و دو سال است در دانشکده ادبیات به کسب علوم ادبی مشغول است، از راه مهر و محبت قطعه لطیفی بدرقه راه ساخته بود، بسیار روان و محکم و فصیح... یک جلد قرآن کوچک بغلی و عکسی نیز تیمناً و تبرکاً هدیه کرد که مزید خیر و برکت باشد. از این مهربانی و قدرشناسی ممنون گشتم...»^۲

در این سفر، حکمت، از تهران به کراچی می‌رود و در فرودگاه کراچی شادروان محمدحسین مشایخ فریدنی، مستشار فرهنگی ایران، و جمعی از نمایندگان رسمی از او استقبال می‌کند و شب مهمان محمدعلی جناح، نخست وزیر پاکستان است و جمعی از رجال و وزرای پاکستان با بانوانشان در آنجا مهمانند و «بسیار مسرور شدم که در آن جمع رفیق صدیق دیرین خود، جناب آقای عبدالوهاب عزام بیگ، سفیر کبیر مصر را ملاقات

کردم. از سال ۱۳۱۳ ه.ش که این مرد دانشمند به سمت استاد زبان فارسی در جامعه فؤاد اول، به تهران آمد و در جشن هزاره فردوسی شرکت نمود، تاکنون قریب به بیست سال است که علاقه و مودت و صداقت من با او مؤکد است و بحمدالله انقطاعی حاصل نشده. در سال ۱۳۲۴ در قاهره و در دهلی و در ۱۳۲۶ در لاهور تجدید دیدار کردم و اینک نیز، بعد از شش سال، در کراچی از نعمت دیدار او برخوردار می شوم...»
«آقای محمود فرّخ که از دوستان ادیب و سخن سرایان نامی است، از مشهد در ضمن نامه پر مهر و محبت، این قطعه را نوشته بودند، به لطف سیرت خود نه به استحقاق این حقیر:

«حکمت از ایران اگر شد جانب هندوستان

این نمی باید گران آید به حکمت دوستان

هدیه ذیقیمت حکمت فراوان برده اند

همچو گل از این گلستان جانب آن بوستان...»^۱

حکمت در روز ۶ دی ماه ۱۳۳۲، برابر با ۲۷ دسامبر ۱۹۵۳، از لاهور رهسپار دهلی می گردد و در ساعت ۱ بعد از ظهر وارد فرودگاه صفدر جنگ در دهلی نو می شود و از فرودگاه به سفارت می رود: «مرا در این عمارت حق آب و گل است، زیرا در سنه ۱۳۲۸ که متصدی وزارت امور خارجه بودم، به مساعی اینجانب اعتبار کافی برای خرید آن در بودجه منظور گردید و وجه آن حواله شد و آقای نوری اسفندیاری آن را خریداری و مبله نمودند. اثائیه آن هم جدید و مکمل است و کتابخانه کوچکی هم دارد...»^۲

حکمت کار خود را در سفارت ایران از روز ۸ دی ۱۳۳۲ آغاز می کند و: «... اطلاع دادند که برای ملاقات پاندیت نهرو، نخست وزیر و وزیر امور خارجه، فردا صبح چهارشنبه وقت معین شده است»^۳ ترجمه حکایات شاکوتتالا را که در تهران آغاز کرده و معطل مانده بود، دوباره به دست گرفتم.^۴

۱. حکمت، علی اصغر ج ۲، ص ۴۴۲. ۲. همان، ج ۲، ص ۴۵۸.

۳. همان، ص ۴۶۰. ۴. همان، ج ۲، ص ۴۶۰.

حکمت روز چهارشنبه ۹ دی ماه ۱۳۳۲، برابر با ۳۰ دسامبر ۱۹۵۳، با پاندیت نهرو ملاقات می‌کند: «با نهایت گرمی و محبت پذیرایی نمود و یاد از ملاقات‌های سال ۱۹۴۷ که با او داشتم، در میان آمد، همچنین از کتاب *Discovery Of India* که در آن سخنی از این حقیر نقل آمده است. در آخر فصل مربوط به ایران حکایتی را که در سفر پیشین و نخستین بار در الله‌آباد گفتم (حکایت دو پسر عمومی گمشده که با نغمه موسیقی یکدیگر را شناختند)، نهرو آن سخن را نقل کرده است. رونوشتی از استوارنامه خود را... تقدیم کردم. بعد به ملاقات آقای معاون وزیر امور خارجه هند و چند دقیقه به ملاقات پ، ک، نهرو، مدیر کل که پسر عمومی نخست وزیر است، رفتم و هر دو بسیار به مهربانی و گرمی پذیرایی کردند.»^۱

در این سفر هم حکمت بارها با مولانا ابوالکلام آزاد ملاقات می‌کند و ظهر همین روز «به حکم سابقه دوستی به منزل مولانا ابوالکلام آزاد، وزیر معارف رفتم و کارتی به عربی نوشتم و دادم، این دو تن (: نهرو و ابوالکلام) با روح مسالمت‌آمیز خود مابین ۲۷۰ میلیون نفوس هندو و ۴۰ میلیون تبعه مسلمان آشتی و وداد ایجاد کرده‌اند، به طوری که ظرفا آنها را چنین نام داده، او را «مولانا نهرو» و این را «پاندیت الکلام» می‌گویند. حمایت و جانبداری فوق‌العاده نهرو از مسلمانان، برای او گران تمام شده و حکایت‌ها در این باب و ظرافت‌ها از او نقل می‌کنند، از جمله می‌گویند نهرو ۸۰٪ مسلمان است و ۲۰٪ انگلیسی است!!»^۲

حکمت در روز ۱۷ دی ماه ۱۳۳۲ ژانویه ۱۹۵۴ با منشی مولانا ابوالکلام آزاد که محمد اجمل خان نام دارد، ملاقات می‌کند: «امروز آقای محمد اجمل خان منشی مخصوص مولانا ابوالکلام آزاد، وزیر معارف و مؤلف کتاب ترتیب نزول (قرآن) حسب‌الوعده، به دیدن من آمد و مدتی نشسته، مشغول صحبت‌های مربوط به قرآن مجید بودیم. مرد فاضل و دانشمندی است، اطلاعات کاملی دارد و می‌گوید که به واسطه ترتیب آیات قرآن مجید به نظم تاریخی موفق به حل بسیاری از مشکلات قرآن

۱. حکمت، علی‌اصغر: همان‌جا. ۲. همان، ج ۲، ص ۴۶۱.

مجید شده است...»^۱

حکمت در روز ۲ دی ماه سال ۳۲، در ضیافت ناهار، در عمارت منزل پاندیت نهر و شرکت می‌کند: «اتفاقاً با آقای نهر و در سر یک میز بودیم، از مسائل مختلف ادبی و تاریخی صحبت می‌شد.»^۲ در همین روز حکمت درباره دعوت از بزرگان، برای شرکت در جشن هزاره ابن سینا صحبت‌هایی می‌کند و قرار و مدارهایی می‌گذارد:

«با آقای نجیب‌الله خان، سفیر افغانستان، در باب جشن هزاره ابن سینا صحبت کردم. او نیز وعده داد که در ۲۲ آوریل، موقع جشن، به ایران بیاید.»^۳

«در باب دعوت به جشن هزاره ابن سینا از بعضی فضیلاى هند دعوت شده است، من جمله مولانا ابوالکلام آزاد، وزیر معارف، خاطر او را سابقه دادم و گفتم که خود من نیز ناگزیر به مسافرت ایران هستم، چون باید به مقدمات این جشن پردازم.»^۴

در روز ۱۰ اسفند ۱۳۳۲ «... از آقای ایوانف، مستشرق روسی که متجاوز از سی سال است در بمبائی به مطالعات تاریخی و مذهبی راجع به اسماعیلیه اشتغال دارد، برای جشن هزاره ابن سینا، دعوت کردم...»^۵ روز ۱۱/۱۲/۳۲: «... آقای ایوانف مستشرق روسی و کتابدار جمعیت اسماعیلیه به دیدن من آمده بودند. او را برای جشن هزاره ابن سینا دعوت کردم که در اردیبهشت ماه به ایران بیاید. مرد فاضل و محققى است و زحمت بسیار در کشف تواریخ اسماعیلیه کشیده و مطبوعات آن طایفه را بسیار به طبع رسانیده است.»^۶

در یادداشت‌های حکمت از روز ۲۱ دی ۱۳۳۲ می‌خوانیم که اگرچه مهمان ابوالکلام آزاد در قصر رئیس جمهور بوده است، اما «... بیچاره مولانا ابوالکلام آزاد، به واسطه شکستگی استخوان پهلو غایب بود و معاونش، پروفیسور همایون کبیر، و خانم راج کاری، وزیر بهداشتی، پذیرایی می‌کردند...»^۷

عصر روز سه‌شنبه ششم بهمن ۱۳۳۲ حکمت در مهمانی در باغ رئیس جمهور

۱. حکمت، علی‌اصغر: ج ۲، ص ۴۶۸. ۲. همان، ج ۲، ص ۴۷۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۷۲. ۴. همان، ج ۲، ص ۴۸۰. ۵. همان، ج ۲، ص ۵۳۱.

۶. همان، ج ۲، ص ۵۳۳. ۷. همان، ج ۱، ص ۴۷۲.

شرکت می‌کند و در این جلسه «با آقای پاندیت نهرو، رئیس الوزراء، از دو نفر آزادی‌خواه قدیم که در زمان طفولیت در شیراز ملاقات کرده بودم و یکی سردار اجیتسنکه لاهوری و دیگری صوفی پرشاد، یاد کردم و گفتم امروز به یاد آن دو تن بودم که در روزهای تاریک، بیرق استقلال‌خواهی و آزادی‌طلبی برداشتند و سزاوار است همانطور که از زنده‌ها یاد می‌کنند، از مردگان نیز به نیکی یاد شود. تصدیق نمود و گفت آن هر دو را می‌شناسم...»^۱

حکمت در دهلی ترجمه آثار شکسپیر را به پایان می‌رساند:

«... امروز ترجمه هاملت خاتمه یافت مدتی به آن اشتغال داشتم و آن را به سبک دیگر حکایات شکسپیر به نثر فارسی درآورده‌ام و از بهار سال گذشته به آن مشغول بوده‌ام. امروز پاکنویس آن را شروع نمودم و بعضی اشعار از فردوسی (داستان سیاوش شاهنامه) در آن به رسم استشهد گنج‌انیدم.»^۲

حکمت در روز جمعه ۲۳ بهمن ۱۳۳۲، برابر با ۱۲ فوریه ۱۹۵۴، به علیگر می‌رود: «صبح ساعت نه و نیم از دهلی با اتومبیل حرکت کردیم. بعد از طی ۸ میل به شهر علیگر رسیدیم... آقای دکتر ذاکر حسین رئیس دانشگاه علیگر و پروفیسور هادی حسن استاد زبان و ادبیات فارسی که هر دو از آشنایان و دوستان قدیم هستند، به دیدن آمدند و نوازش کردند. دانشگاه علیگر که برای مسلمانان و به نام اسلام از طرف سرسید احمدخان معروف تأسیس شده، از انیورسیت‌های معروف هندوستان است. یک دفعه سابقاً در سال ۱۹۴۴ به آنجا آمدم و مرحوم دکتر ضیاء‌الدین احمد، رئیس دانشگاه، در منزل خود از ما پذیرایی کرد و اینک دومین بار است که به دیدار این کانون علم و ادب نائل می‌شوم. ساعت چهار برحسب دعوت در تالار کتابخانه مجلس ضیافتی به چای فراهم بود و جمعی کثیر از اساتید و دانشمندان جمع بودند. هادی حسن با فصاحت و بلاغت معهود به زبان فارسی نطقی کرد و خیر مقدم گفت و من نیز جواباً شرحی بیان کردم و از آن دانشگاه تجلیل کردم و اظهار امیدواری کردم که این دانشگاه کانون

۲. همان، ج ۲، ص ۴۹۸.

۱. حکمت، علی اصغر: ج ۲، ص ۴۹۲.

ایران‌شناسی شود و وعده کردم که به این نیت همه‌گونه مساعدت خواهد شد...^۱ و حکمت روز بعد به کانپور و از آنجا به اله آباد می‌رود و سپس به دهلی باز می‌آید و در روز ۱۴ اسفند ۳۲ از بمبائی به ایران عودت میکند: «در فرودگاه هم جمعی از مقیمان بمبائی از ایرانیان، مسلمان و زردشتی، آمده و دسته‌ها و حمایل‌های گل آورده و نهایت مهربانی را به این بنده حقیر مبذول داشتند و با طیاره ایرانی (هوایمای ایران)، رو به راه نهادم و (از راه کراچی) به فرودگاه زاهدان فرود آمدم و از قضای اتفاق حسنه، آقایان دکتر خطیبی و... از طرف شیر و خورشید سرخ ایران از مرکز به اینجا آمده بودند. خبر ورود ما را شنیده به میدان طیاره آمده بودند. از دیدار آن دوستان قدیم بسیار خوشوقت و مسرور شدم. کوی شیر و خورشید سرخ که از محل اعانات سال ۱۳۲۹ ساخته شده اینک بکلی خاتمه یافته و مسکونی شده، این آقایان برای تحویل و افتتاح آن آمده بودند. موقع را غنیمت شمرده به تماشای آن ابنیه که حاصل زحمات دو ساله خود این حقیر است رفتم و حقیقه از تکمیل آن بسیار بسیار مسرور شدم و حظ روحانی بردم «هشتاد و چهار خانه که همگی مسکونی شده است»^۲ پس به فرودگاه آمدم و ساعت سه و ربع بعد از ظهر وارد فرودگاه تهران شدیم...»^۳

کتابشناسی

- حکمت، علی اصغر (۱۳۷۹): ره‌آورد حکمت، به کوشش دکتر دبیرسیاقی، دو جلد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- _____: از همدان تا کشمیر، یغما، شماره ۴، ص ۳۳۷ تا ۳۴۳.

- _____: نقش پارسی بر احجار هند، کلکته، ۱۳۲۵؛ تهران، ابن سینا، ۱۳۳۷.

- _____ (۱۳۳۷): سرزمین هند، تهران، دانشگاه تهران.

- _____: صفحه‌ای از تاریخ روابط ایران و هند، نشریه وزارت امور خارجه،

- دوره دوم، شماره ۶، ص ۲۲ تا ۲۹ + ایندو ایرانیکا، تج ۱۲، شماره ۱ ص ۱۶.
- _____ : روابط هند قدیم و ایران باستان، مجله دانشکده ادبیات، ج ۵، شماره ۳، ص ۱ تا ۷.
- _____ : شعر فارسی در عصر حاضر، ایران و هند، شماره ۱، ص ۲۵ تا ۴۱.
- _____ : زبان فارسی در شبه قاره هند، سالنامه دنیا، شماره ۲۲، ص ۲۵۱ تا ۲۵۵.
- _____ : تأثیر تمدن ایران در فرهنگ هند، سالنامه دنیا، شماره ۲۷، ص ۲۳۸ تا ۲۴۵.
- _____ (۱۳۳۵): مقدمه‌ای بر مثنوی شاکونتالا از کالیداس، بمبئی، ۱۹۵۶ و ۱۳۱۶، مجله تعلیم و تربیت.
- _____ (۱۹۵۲): سید علی همدانی، به زبان فرانسه.
- _____ (۱۳۵۱): سخن حکمت، به اهتمام دکتر سادات ناصری، تهران، ابن سینا.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۵۶): گلزار حکمت، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- رشیدیاسمی، غلامرضا (۱۳۶۲): دیوان، تهران، امیرکبیر.
- ناس، جان (۱۳۴۴): تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، فرانکلین.